

تصمیمات اقتصادی و مراکز نفوذ سیاسی

تاریخ مبارزات طبقاتی از خیلی جهات با تاریخ تمدن شباهت و یا بهتر بگوئیم تقارن دارد. مبارزات طبقاتی نیز مانند تمدن در جوامع بشری ابتدا ساده، خشن و سراسر است بود. در نظام فئودالی طبقه حاکم و طبقه فرمانبردار مشخص بود. قدرت فئودال يك امر شناخته شده و مورد احترام بود. تکلیف و اضمین قوانین و مقررات روشن بود: همه چیز برای طبقه حاکم و برای حفظ حقوق و امتیازات طبقه حاکم! این عبارت از خلال تمام قوانین و مقررات خوانده میشود. سایر طبقات فقط از طفیل وجود طبقه حاکم زندگی میکردند و اگر جز این میخواستند میبایستی بجنگند و این جنگ جنگی بود صریح و فاطح یا میبایستی طبقه حاکم از بین میرفت و یا آنکه بنظام موجود کماکان گردن مینهادند. شق ثالثی وجود نداشت. ولی با انقلاب صنعتی ساختمان اجتماعی کشورها سادگی و یکدستی خود را از دست داد و يك سلسله طبقات و قشرهای جدید با نقطه نظرها و منافع جدید بوجود آمد. در این مرحله روابط بین طبقات اجتماعی و قشرهای درون آن بصورت يك شبکه پیچیده و بفرنج نفوذ و قدرت درآمده است. هر يك از مراکز قدرت سعی میکند با تکیه به موقعیت و اهمیت خود قدرت و نفوذ بیشتری کسب کند و از مجموع امتیازات سهم بیشتری برای خود دست و پا نماید. این بار قدرت حاکمه فقط نماینده يك طبقه نیست و از لحاظ ترکیب یکدست نمیباشد. شکل حکومت و چگونگی اداره آن لزوماً بایستی به تناسب پیچیدگی ساختمان اجتماعی دگرگون شود و با شرایط اجتماعی جدید منطبق گردد. بایستی سازمانها و بنیادهای جدید مورد قبول قرار گیرد و مقررات جدید و مناسب وضع گردد.

عدم تطابق سیستم و روشهای حکومتی با ساختمان جدید طبقاتی موجب خواهد شد که دستگاه دولتی آمادگی لازم را برای حفظ تعادل بین مراکز مختلف نفوذ و قدرت نداشته باشد و تفوق و سلطه بعضی از طبقات نسبت به بعضی دیگر همان مشکلاتی را بیار آورد که در نظام فئودالی وجود داشت و احیاناً مبارزات طبقاتی را بحدی خطرناک برساند. تجربه کشورهای غربی نشان داده است که درك صحیح و بموقع دستگاههای حکومتی از مقتضیات اداری ساختمان جدید طبقاتی و کسب آمادگی برای مواجهه با شرایط اجتماعی جدید امکان میدهد که

بدون توسل بشیوه‌های افراطی تعادل اجتماعی را در جهت رشد اقتصادی و اجتماعی کشور حفظ نمود .

در کشور ما با رشد و توسعه اقتصادی بایستی انتظار داشت این طبقات ۱ بطور روز افزونی در مقابل هم قرار گیرند:

الف - تولیدکنندگان در مقابل مصرف‌کنندگان
ب - کشاورزان در مقابل صاحبان صنایع و صاحبان وسائط نقلیه و مؤسسات عمده توزیع

ج - کارگران در مقابل کارفرمایان

د - صاحبان صنایع کوچک و حرف در برابر صاحبان صنایع بزرگ ۲
ضمناً طبقه جدیدی بنام صاحبان مؤسسات بزرگ ساختمانی (مقاطعه کاران) و مهندسی مشاوره تدریجاً کسب قدرت و نفوذ اجتماعی مینماید و در بسیاری از تصمیمات اقتصادی دولتی تأثیر میگذارد . مجموع این طبقات یک سلسله روابط پیچیده و بفرنج اجتماعی بوجود می‌آورند . قدرت این طبقات در همه حال مساوی نیست بعضی‌ها دارای شرایط مساعدتری برای تمتع بیشتر از امتیازات میباشند و در صورت عدم دخالت دولت عملاً سلطه خود را بر سایرین تحمیل میکنند . در عمل بسیاری از تصمیمات دولت در زمینه بودجه ، تنظیم برنامه‌های اقتصادی ، مقررات مالی و بازرگانی و همچنین مقررات پولی با منافع یک یا چند طبقه برخورد مینماید . آنچه که مهم است اینست که هر یک از این طبقات یک منبع فشار سیاسی هستند و برخلاف روشهای متداول در رژیم‌های افراطی راه حل اختلافی بین منافع متضاد این طبقات خفه کردن بعضی از طبقات بمنفع بعضی دیگر نیست . مسئله اساسی در کشورهای متمدن دارای سیستم سیاسی متعادل پیدا کردن فرمولی است که بتواند در هر مورد راهنمای دستگاههای دولتی برای قضاوت بین منافع احیاناً متضاد این طبقات گوناگون باشد . درك و بکار بستن این فرمول بنحوی که بتوان بدون توسل بزور تعادل بین خواستهای مراکز مختلف نفوذ برقرار نمود نشانه رشد سیاسی و تشکیلاتی دستگاه حکومتی است .

۱- ممکن است اطلاق نام طبقه به بعضی از قشرهای اجتماعی که در این مقاله نام برده میشود از نظر علمی صحیح نباشد ولی برای سهولت ادای مطلب از مفهوم کلی تر و وسیع تر این کلمه استفاده میشود

۲ - بحث درباره صاحبان صنایع ملی در مقابل صاحبان صنایع خارجی که بحثی است جالب از حدود این مقاله خارج است .

اولین و مهمترین قدم در راه حصول این مقصود ایجاد یک سلسله سازمانها و بنیادهای اجتماعی و سیاسی است که بتوانند بسیاری از مسائل مورد اختلاف را قیل از آنکه در دستگاه دولت مطرح شود و بدون آنکه اصولاً چنین احتیاجی وجود داشته باشد حل نماید. ممکن است هر روز بین کارگران و کارفرمایان بر سر مزد، ساعت کار، بهبود شرایط کار و بیمه و غیره اختلافاتی بروز کند. شك نیست که نمیتوان این اختلافات را نادیده گرفت و یا اجازه داد که یکطرف در مقابل طرف دیگر اقتدار مطلق داشته باشد و قضا را بطور یکجانبه فیصله دهد. ولی آیا ضرورتی هست که دولت در هر مورد بصورت قاضی دخالت کند و بنبغ یکطرف تصمیم بگیرد و یا مقرراتی وضع نماید.

اگر در کشور فرضاً هزار نوع کالا تولید شود ممکن است همراه یا هر فصل بین تولیدکنندگان و مصرف کنندگان (اعم از مصرف کنندگان نهائی و مصرف کنندگان بعنوان مواد واسطه) از نظر قیمت، مرغوبیت جنس و شرایط تحویل اختلافاتی در گیر شود آیا دولت میتواند تشکیلات خود را آنچنان عریض کند که بتمام این اختلافات رسیدگی نماید و اصولاً آیا دولت چنین صلاحیتی را دارد که نسبت به نرخ این یا آن کالا اظهار نظر کند (تجربه تلخ و مداوم شهرداریها در تعیین نرخ ارزاق عمومی بدون توجه به جنبه های تولیدی آن بهترین درسی است که میتوان در این زمینه گرفت)

نکته اینجا است که بسیاری از این مسائل را میتوان در سطح خود مردم و از طریق سازمانهای غیردولتی که بدین منظور بوجود می آیند حل نمود و بمیزان قابل توجهی از گرفتاری دولت کاست. در کشورهای مترقی اختلافات بین کارفرمایان و کارگران در وهله اول بین سندیکاهای کارفرمایی و کارگری مطرح میشود و فقط در مواردی که مسئله لاینحل میماند و یا موضوع مورد دعوی با مسائل کلی مملکتی ارتباط پیدا میکند دولت بین طرفین قضاوت مینماید بواسطه اهمیت مسائل صنعتی سندیکاها مجبورند با اطلاعات حقوقی و اقتصادی و مالی خود را مجهز نمایند. اکنون دیگر وقتی ادعای يك طبقه مطرح میشود طرفین قبل از هر چیز میکوشند با تکیه بر آمار و ارقام تاثیر بر آوردن ادعای مزبور را در وضع اقتصادی و مالی مورد تجزیه و تحلیل قرار دهند و با اسلحه منطق و استدلال اقتصادی در مقابل حریف قرار گیرند. نقش دولت در این موارد آنست که بر مبنای منافع عمومی بین طرفین داوری نماید.

همچنین در مورد اختلاف بین مصرف کنندگان و تولید کنندگان با توسعه شرکت‌های تعاونی مصرف و ایجاد امکانات رقابت بطور خودبخود از فشار تولید کنندگان بر مصرف کنندگان جلوگیری میشود .

بنابراین تا آنجا که مسئله برسر رقابت بین طبقات مختلف برای کسب امتیاز از یکدیگر میباشد بایستی از طریق تشویق ایجاد سازمانهای اجتماعی و صنعتی زمینه‌ای فراهم ساخت تا طرفین بعنوان دوطرف مذاکره و مصالحه با هم کنار آیند . بدینترتیب آنچه که مارکس آنرا مبارزه طبقاتی نامید در عمل جای خود را به همزیستی مسالمت آمیز طبقات خواهد داد . همچنانکه درصحنه سیاست بین‌المللی با پیشرفت تمدن مذاکرات سیاسی راه حل بهتری برای حل اختلافات عرضه میکند در صحنه سیاست داخلی نیز حفظ یک سیاست نرمش و مذاکره و مصالحه با تمدن عصر حاضر و مقتضیات اجتماعی و اقتصادی آن سازگارتر است . بایستی خاطر نشان کرد که این نظریه بهیچوجه ارتباطی با علم اخلاق ندارد و بیشتر با انجام یک معامله و قرارداد شباهت دارد . افراد هر طبقه بصورت دو طرف معامله در مقابل هم قرار میگیرند و از طریق مذاکره به نتیجه مرضی طرفین میرسند . منتها عامل اساسی تعادل اجتماعی ایجاد شرایطی است که طرفین در کمال آزادی بتوانند شرایط خود را مطرح سازند و برای آن بحث کنند . در این خصوص نقش دولت بجای دخالت در تعیین حق هر طرف ایجاد زمینه لازم بصورت قوانین و مقررات کلی و تسهیل کننده است . اگر سندیکاهای کارگری و سایر سندیکاهای صنعتی مجاز باشند منافع طبقاتی خود را بطور مستدل مطرح سازند دیگر لزوم اینکه این سندیکاها به مبارزات سیاسی کشانده شوند منتفی خواهد شد .

نقش دیگر دولت آنست که اثر پیروی از نظر هر یک از طبقات اجتماعی را در مجموع اقتصاد ارزیابی کند و مسئولیت آنها را در راهی که ممکن است دنبال کنند بایشان خاطر نشان سازد .

بدینمنظور لازم است دولت یک سلسله شاخص های اقتصادی که نشان دهنده نوسان متغیرهایی نظیر بیکاری ، اشتغال ، تولید ، سطح قیمتها ، صادرات ، سرمایه گذاری و غیره را بطور مرتب و منظم تهیه نماید تا در هر مورد بتواند محاسبه نماید که پیروی از نظریات هر یک از طبقات چه عکس العمل های اقتصادی در سطح کلی مملکت ایجاد خواهد نمود . مهمترین معیار قضاوت دولت در

حمایت از نظر این یا آن طبقه میتواند رشد اقتصادی و اجتماعی کشور در يك دوره نسبتاً طولانی باشد. عبارت دیگر دولت در آخرین تحلیل بِنفع طبقه‌ای رای خواهد داد که حمایت از نظر او موجب رشد بیشتر در آمد ملی بطور مداوم طی دوره‌های آینده خواهد شد.

صرفنظر از مواردیکه طبقات و گروههای مختلف اجتماعی بامنافع طبقاتی و صنعتی خاص خود در مقابل هم قرار میگیرند موارد بسیاری وجود دارد که تصمیمات اقتصادی دولت بطور آگاهانه و یا غیر آگاهانه از منافع طبقه خاصی متأثر میشود و در این قبیل موارد منافع عمومی در مقابل منافع طبقه خاص قرار میگیرد بدون آنکه طبقه معینی در جهت منافع عمومی عرض اندام کند. بعنوان مثال میدانیم که هر ساله سهم عمده‌ای از درآمد نفت به سرمایه‌گذاری در برنامه‌های عمرانی اختصاص داده میشود. مسلماً کلیه این سرمایه‌گذارها خواه بطور مستقیم و خواه بطور غیر مستقیم در افزایش تولید مؤثرند و در مجموع بسر ثروت ملی میافزایند. ولی چگونگی توزیع وجوه عمرانی بین طرحهای مختلف و یا عبارت دیگر طرز انتخاب راه توسعه میتواند باشکال مختلف باشد. فرضاً برای توسعه منابع آب کشور جهت کشاورزی میتوان اقدام به ساختمان سدھائی نمود و یا ممکن است به زارعین منفرد و یا شرکتھای تعاونی کشاورزی وام داد تا برای خود مستقیماً چاه بزنند و یا با نصب تلمبه در کنار رودخانه‌ها از آب موجود بهره برداری نمایند. صرفنظر از فایده نسبی اقتصادی هر يك از این دو روش از نظر اجتماعی میتوان بلافاصله ملاحظه نمود که در حالت اول وجوه عمرانی بین گروه کوچکی از مقاطعه کاران و مهندسین مشاور سدسازی توزیع میشود و نتیجه مستقیم بهره برداری از آب نیز عاید منطقه معینی (منطقه سد) میشود و در حالت دوم وجوه عمرانی در وهله اول بین زارعین در سراسر کشور و کارخانجات سازنده موتور آب و مؤسسات آبیاری توزیع میشود و در وهله دوم نتایج تولیدی آن بطور متعادل به کلیه مناطق کشور میرسد. شاید مواردی باشد که توجیه اقتصادی این دو روش کفه ترازوی قضاوت را بِنفع طرحی از نوع اول سنگین کند ولی این حقیقت بارز است که گروه مقاطعه کاران و مهندسین ساختمانی نسبت به کشاورزان منفرد حتی شرکتھای تعاونی متفرق متشکل تر هستند و میتوانند با استفاده از اهرم های سیاسی خودتر کیب و ماهیت طرحهای عمرانی را بصورتی تغییر دهند که جنبه های مهندسی و ساختمانی

اینگونه طرحها بر جنبه‌های انسانی و اجتماعی آنها بچربد. در این حالت هیچ نیروی اجتماعی خاص وجود ندارد که از منافع طبقه عظیم و میلیونی کشاورز حمایت کند. البته در یک مرحله پیشرفته‌تر که اتحادیه‌های تعاونی کشاورزی در کشور مانع و قوام گرفت و از نظر اطلاعات اقتصادی مجهزتر شد میتوان در جریان تهیه برنامه‌های کشاورزی به نمایندگان اتحادیه حق اظهار نظر و ارائه پیشنهاد در مورد طرحهای مزبور را داد ولی تا آن زمان نقش حامی منافع این طبقه در مقابل طبقات ذینفوذ برعهده برنامه ریزان اقتصادی است که با اتکاء به ارقام و اطلاعاتی که نشان دهنده اثرات اتخاذ هر یک از روشهای مزبور باشد بهترین و مناسبترین تصمیم در سطح ملی اتخاذ نمایند.

در حقیقت برنامه ریزی صحیح اقتصادی یک روش دموکراتیک تامین تعادل و حفظ توازن نیروهای مختلف اجتماعی است. در مثال فوق الذکر ملاحظه میشود که ظاهراً نیروی مقاطعه کاران زیادتر است و از طرف کشاورزان نیروی معارضي وجود ندارد. ولی پس از گذشت مدتی زمان وقتیکه تولیدات کشاورزی دچار نکتش گردید و طبقه عظیم کشاورزان مناطق محروم دچار فقر و فلاکت شد و با هجوم به شهرها و استمداد دستجمعی از دولت مشکلات بزرگی برای دولت فراهم آورد اهمیت در نظر گرفتن بموقع نیروی بالقوه طبقه کشاورز آشکار خواهد شد ولی برنامه ریزان میتوانند بطور بیطرفانه بر اساس آمار و ارقام حدود مسئله را ارزیابی نموده و از قبل اثرات بعدی تصمیمات اقتصادی را بسنجند.

مسئله اساسی عبارتست از شناخت واقع بینانه اهمیت نسبی این نیروهای اجتماعی و اتخاذ سیاست‌ها و خط مشی‌های کلی و طولی‌المدت در مورد آنها. مسلماً این خط‌مشی‌ها در تمام موارد بر پایه جنبه‌های اقتصادی نیست و مسائل و سیاسی نیز لزوماً بایستی در نظر گرفته شود. ولی آنچه اهمیت دارد اینست که کلیه این جنبه‌ها در قالب یک دوره طولانی و با توجه به تحولات آینده بررسی شود. سئوالاتی که بایستی در یک چنین قالبی بدانها پاسخ گفت از این قبیل اند: آیا با توجه به اختلاف شدید سطح درآمد بین روستا و شهر بایستی در سالهای آینده نسبت افزایش درآمد در روستاها بیشتر از شهرها باشد یا برعکس؟ آیا بایستی سیاست قیمتها در جهت افزایش نسبی قیمت کالاها

کشاورزی نسبت به کالا های صنعتی باشد و یا بالعکس؟ آیا بایستی از صنایع غیر ماشینی در مقابل صنایع ماشینی دفاع کرد یا نه و اگر بایستی دفاع کرد تا چه مدت؟ آیا تخصیص در آمد نفت در رشته های رفاه اجتماعی بین شهر و ده و بین مناطق مختلف کشور بر اساس چه سیاستی استوار باشد. آیا بایستی مستعدترین مناطق از نظر اقتصادی را توسعه داد و یا آنکه سعی کرد هر واحد اجتماعی و جغرافیائی سهمی عادلانه دریافت دارد؟ اصولا سهم عادلانه را چگونه بایستی تفسیر نمود؟



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی